

رضاخان پهلوی و سیاست خلع سلاح و اسکان عشایر شاهسون

میرنبی عزیززاده

در آستانه ظهور رضاخان پهلوی، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران به علت حضور قوی و تأثیرگذار دولتهای بیگانه، بی‌کفایتی سیاستمداران و زمامداران متسبب به دولت مشروطه، شورشها و قیامهای منطقه‌ای و عوامل دیگر، چنان آشفته و نابسامان شده بود که امید دولت و ملت در بهبود وضعیت و برقراری آرامش و امنیت اجتماعی به کلی قطع شده بود.

کشورهای استعمارگر انگلیس و روسیه، ایران را از آغاز دوره سلطنت قاجاریه همواره میدان مبارزه و صحنه فعالیتهای سیاسی، نظامی و فرهنگی خویش قرار داده بودند. این منازعات صرفاً در راستای تأمین منافع نامشروع آنان بود که در این میان، دولت و ملت و کشور ایران را وجه‌المصالحه خویش قرار می‌دادند. آنها در اوایل حاکمیت قاجاریه با به راه انداختن جنگهای خونین ایران و روس، چنان ضربات شکننده‌ای بر پیکر ملت ایران وارد ساختند که ملت متمدن و با اصالت ایرانی تا سالهایتمادی نتوانست از پریشانی نجات یابد. بهترین اراضی و شهرهای ایران در قفقاز و آسیای میانه و شرق کشور از دست رفت. گوی قلب و جگر ایرانی را پاره‌پاره کردند. این جنایات جانکاه و فجیع با قلدری و ستمگری روسها و با نظر مساعد امپراطوری بریتانیا و سیاست‌بازیهای عوامل دیپلماسی آن دولت در حق ملت ایران انجام شد. پس از مدتی در گوشه و کنار این مرزوبوم، مردان و زنان غیرتمند و میهن‌پرست عشایر با تشکیل هسته‌های مقاومت و نهضت آزادبخش به مقابله با نفوذ و تجاوز و اشغالگری بیگانگان برخاستند. اما باز هم دست شوم بیگانگان و عوامل جاسوسی و دیپلماسی اروپاییان با تاکتیکها و شگردهای جدیدی در صحنه سیاسی ایران فعال شدند. همه این نهضتها در دوره حاکمیت ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و حتی در دوره بیست ساله حاکمیت نظام مشروطه به اتهام شرارت و غارتگری از سوی بیگانگان و دولتمردان فریب خورده و

جاهل ایرانی تحت فشار قرار گرفته، در معرض سرکوب و نابودی واقع شدند. همه این رفتارها و برخوردها برای تأمین منافع بیگانگان بود. عوامل مزدور انگلستان، نهضت‌های مردمی را در جنوب و غرب ایران و در حوزه نفوذ اشغالگرانه آن کشور سرکوب کردند. در شمال غرب ایران، به ویژه در دشت مغان و اردبیل نیز نهضت مقاومت شاهسونها به طور مستقیم و غیرمستقیم از سوی نیروهای روسی در هم کوبیده شدند.

با وقوع انقلاب مشروطیت ایران، وضعیت فوق‌العاده عجیب و ابهام‌آمیزی در کشور به وجود آمد. این پدیده جدید که محصول خواسته‌های مشترک ملت ایران و منافع بیگانگان بود، در همان سالهای اولیه پیدایش و شکل‌گیری، مسیری کاملاً انحرافی و مخالف با آرمانهای ملی و مذهبی ملت ایران را پیمود و عاقبت و سرانجام شوم و نامیمونی پیدا کرد. در همان سالهای اولیه مبارزات، شعارهای عدالتخواهی و مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی به فراموشی سپرده شد. انقلاب به دست کسانی افتاد که دست‌پرورده همان عوامل استعماری و استبدادی بودند. توده مردم به فراموشی سپرده شد و هیچ تحول راستینی در حیات اجتماعی و سیاسی آنان به وجود نیامد.

از سوی دیگر، در راستای تأمین منافع بیگانه؛ به ویژه مطامع استعماری انگلستان فجع‌ترین جنایات در حق رهبران دینی جامعه اسلامی ایران به وقوع پیوست. تروریست‌های ارمنی و گرجی و قفقازی و پرورش‌یافتگان دامن انگلستان در مصدر امور دولت مشروطه قرار گرفتند و شدیدترین حملات خویش را متوجه دو قشر روحانیت و عشایر ایران ساختند. دولت انگلستان و سیاستمداران کارکشته آن کشور استعماری به خوبی درک کرده بودند که مهم‌ترین مانع و اساسی‌ترین عنصر مقاومت در برابر سیاست‌های ناروای آن دولت در ایران، ابتدا روحانیت و به تبعیت از آنان، ایلات و طوایف میهن‌پرست این مرز و بوم بودند.

بنابراین، دولت انگلستان در دوره حاکمیت نظام مشروطه با همدستی روشنفکران غربزده، چنان وضعیت ناامن و بی‌ثباتی در ایران به وجود آوردند که ظهور افراد مستبیدی چون رضاخان پهلوی و امثال او بدیهی‌ترین ثمره آن بود.

رضاخان؛ عامل انگلستان

دکتر حسین مکی در کتاب تاریخ بیست ساله ایران و در مقدمه یکی از مجلدات آن در سال ۱۳۲۴ش با غم‌انگیز و ابرآلود و طوفان‌خیز دانستن اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران



عبدالله‌خان طهماسبی (امیرلشکر) و رؤسای طوایف شاهسون مغان در سال ۱۳۰۱ مشکین

۱۴۹

در آستانه ظهور رضاخان پهلوی و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، دوره حاکمیت رضاخان پهلوی را حزن‌آور و جانکاه دانسته و از ارتباط او با انگلستان سخن رانده، می‌نویسد:

یکی از آن پادشاهان مسموم و مهلک، کودتای سوم خوت است که سرانجام به قیمت بیست سال بدبختی برای ایران و ایرانی تمام شده است و ممکن است تا قرن‌ها بعد هم آثار این پریشانی باقی بماند. حادثه کودتا که منجر به تغییر سلطنت گردید، یک حادثه عادی و معمولی نبود که بنا بر مقتضیات زمان و طبق مصالح ملی و به دست فکر ایرانی اتفاق افتاده باشد؛ بلکه نتیجه مبارزات و کشمکشهای ممتد و متمادی وزارت خارجه لندن و دربار پطرزبورگ بوده است و همین که بساط رومانوفها برچیده شد، فرصت مناسبی به دست حریف داد که با شدت هر چه تمام‌تر، دفتر سیاست کهن را در هم نوردد و نقشه فیروزی قطعی را طرح‌ریزی نماید. لندن برای آنکه به موفقیت کامل نائل گردد، دستگاهی عظیم که از دیرباز به تشکیل آن اقدام کرده بود، به وجود آورد و با آن همه تشکیلات منظم سری که داشت، دست به کار

شد. بدیهی است در این راه به موانع و مشکلات بی‌شماری برخورد نموده، ولی با سرپنجه تدبیر و با ابتکار خاصی به حل آنها فائق آمد.

رفتار انگلیسیها در خلال جنگ بین‌المللی اول و پس از پایان آن در ایران و کشورهای شرق و نحوه مداخله آنها با تنفر عمومی مصادف گردیده بود. و آنها دیگر با وجود این حس تنفر و بدبینی نمی‌توانستند در امور کشورهای شرق مداخله نمایند. علی‌الخصوص که دولت جوان شوروی هم رفته‌رفته وارد صحنه سیاست جهانی می‌گردید و یکی از پایه‌های سیاست رژیم خود را بر اصل عدم مداخله در کشورهای شرق و تقویت ممالک ضعیف همسایه قرار داده بود. همسایه بودن چنین کشوری با کشورهای ضعیف دیگر به دولت انگلستان اجازه نمی‌داد که کمافی‌السابق در امور کشورهای شرق مستقیماً مداخله داشته باشد. اما از طرفی صرف‌نظر نمودن از سیاست دیرین برای آنها محال و غیرقابل قبول به نظر می‌رسید. بنابراین در نظر گرفتند [که] جمع بین هر دو سیاست نموده، در کشورهای شرق و مخصوصاً ایران که سپر و بلاگردان هندوستان است، به طور غیرمستقیم نهایت مداخله را داشته باشند؛ به این معنی که مقارن کودتا، مستر چرچیل که در آن موقع وزیر مستعمرات بود، پیشنهاد کرد که دولت انگلستان در امور ملل شرق و مخصوصاً ایران مستقیماً دخالت نکند. ولی به وسیله عمال بومی با نقاب وطن‌پرستی و حکومت ملی منظور خود را انجام دهد و این سیاست را که به نام سیاست نفوذ نامرئی معروف است، اجرا نمایند.

در ایران مظهر این سیاست نامرئی رضاشاه بود که در زیر عنوان تجدد و ترقی‌خواهی و ماسک ملی، آلت دست اجرای آن سیاست گردید.^۱

مرحوم حسین مکی در جلد اول کتاب تاریخ بیست ساله ایران با عنوان مقدمات کودتا، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و وقایع بعد از کودتا با ارائه اسناد و مدارک معتبر، چگونگی دستیابی رضاخان سردار سپه به قدرت و نقش مأمورین سیاسی و نظامی انگلستان را در این حادثه سرنوشت‌ساز روشن ساخته است.^۲

مؤلف تاریخ روابط خارجی ایران درباره به قدرت رسیدن رضاخان پهلوی می‌نویسد:
... در واقع، بعد از استعفای وثوق‌الدوله، کنترل اوضاع ایران از دست انگلیسیها

۱. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، تهران، انتشارات علمی، [بی‌تا]، ج ۲، صص ۹-۱۱.

۲. همان، ج ۱، صص ۴۰۰-۴۳۵.

خارج شده و از تحولات اوضاع این کشور ناراضی بودند. وقتی در اول سپتامبر ۱۹۲۰/۱۰ شهریور ۱۲۹۹ شوروی‌ها «کنگره ملل ستمدیده شرق» را با شرکت دو هزار نفر نمایندگان ملل مسلمان روسیه، ترکیه، ایران، افغانستان، هندوستان و چین در باکو تشکیل دادند و کنگره مزبور علیه امپریالیسم انگلستان، اعلان جهاد عمومی داد، زمامداران لندن خطر را احساس نمودند...^۳

وی در ادامه به رفتار مأمورین انگلیسی در قبال این سیاست شوروی در ایران اشاره کرده، ملاقات مأمورین نظامی انگلستان با رضاخان را چنین توصیف می‌کند:

در قزوین مذاکراتی بین ژنرال آبرون‌ساید - فرمانده انگلیسی - با رضاخان میرینج - فرمانده قزاقها - و سید ضیاءالدین طباطبایی به عمل آمد که اثرات مهمی در اوضاع ایران داشت. در نتیجه این مذاکرات قرار شد انگلیسیها قزاق را مسلح و آماده حمله به تهران و کودتا نمایند... در اواسط ماه فوریه، رضاخان در رأس قوای ۲۵۰۰ نفری خود با ۸ عراده توپ و ۱۸ مسلسل سنگین در معیت سید ضیاءالدین عازم تهران گردید.^۴

سیاست خلع سلاح

در گذشته، عشایر کشور به دلیل داشتن قدرت سیاسی و رزمی، نقش تعیین‌کننده‌ای در اداره امور کشور ایفا می‌کردند و از این رو، همیشه به عنوان یکی از نیروهای مزاحم استعمار شناخته می‌شده‌اند. عشایر این نقش را در اداره امور کشور کم و بیش تا زمان رضاخان حفظ کردند. اما از آنجا که رضاخان دست‌نشانده استعمار انگلیس و حکومتش، استقرار اولین حکومت غیرملی و بومی در ایران بود، بلافاصله رو در روی مردم و نهادهای مردمی قرار گرفت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ استعمار انگلیس و رضاخان تصمیم به نابودی نیروهای عشایری گرفتند. عشایر هم به خاطر دفاع از قدرت و نقش از دست رفته خویش و نیز به خاطر ظلم و جور حکومت رضاخان و مأموران دولتی در شکلهای مختلفی علیه حکومت رضاخان سر به شورش گذاشتند.

سیاست ایجاد ارتش ملی و خلع سلاح عشایر ظاهراً از کارهای معقول و مورد پسند توده مردم ایران در این دوره بود؛ زیرا وجود یک ارتش نیرومند ملی با آموزشهای نظامی

۳. عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹. ج ۱، ص ۳۶۸.

۴. حسین مکی، همان، ج ۱، ص ۳۶۹.

و تربیتی کافی و مجهز به تجهیزات و سازمان مدرن، تضمین بیشتری در حفظ امنیت کشور داشت. به ویژه که این برنامه‌ها در برهه‌ای از زمان اجرا می‌شد که توده مردم وضعیت نابسامان و ناامن حاکمیت بیست ساله نظام مشروطه را دیده بودند. فقدان امنیت و وجود شرارت و درگیریهای منطقه‌ای، یکی از آفتهای بزرگ حکومت مشروطه بود و لکه ننگی در کارنامه سیاست‌بازان عوام‌فریب این دوره به حساب می‌آید. این ناامنی در آذربایجان و ولایات تابعه آن، به مراتب بیشتر از نقاط دیگر ایران بود. در قلمرو ایل شاهسون در نتیجه جنگهای تجاوزگرانه نیروهای روسی و همچنین، اختلافات قبیله‌ای و طایفه‌ای که آتش آن را سیاستهای تفرقه‌افکنانه حکام و دولتمردان حکومت مشروطه شعله‌ور می‌ساخت، توده مردم را از هستی انداخته و مستأصل ساخته بود.

در سالهای اجرای برنامه خلع سلاح عشایر، گزارشهای متعددی از وضعیت ناامن منطقه مغان و اردبیل از طرف کارگزاران دولتی ایران به مقامات کشوری و لشکری ارسال می‌شد که در این بحث به دو فقره از این اسناد که گویای گوشه‌ای از زندگی دردناک توده مردم در این دوره است، اشاره می‌شود.

در تاریخ ۲۶ ماه رمضان ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۲ ش، امیر لشکر عبدالله‌خان طهماسبی - فرمانده لشکر شمال غرب ایران - گزارش اعضای کمیسیون سرحدی بیله‌سوار مغان از حکومت اردبیل را خطاب به وزارت داخله با مضمون ذیل تلگراف می‌کند:

در این سنوات اخیر به واسطه توارد صدمات عدیده، چه از حیث مجاعه و غلبه اشرار، غالب خانواران طوایف شاهسون و سرحدنشینان و غیره، ترک وطن [کرده] و به خاک روسیه متوسل و در دهات سرحدی متوقف شده‌اند. اکنون که بحمدالله اوضاع مرتب و انتظامات مستقر گشته، خانواران مهاجر مایل به معاودت و از طرف مأمورین سرحدی روسها تمایل آنها را احساس و جداً ممانعت دارند. و بلکه با نظر استفاده، حق هم دارند. به جهت اینکه خانواران از بیست هزار متجاوز و در صورت عودت، اکثر قراء خالی از سکنه خواهد ماند. و در اینجا مخصوصاً با نمایندگان روس طرح و کتباً درخواست گردید آنها هم به مراکز خودشان مراجعه نموده‌اند. مقتضی است از طرف بندگان حضرت مستطاب اجل عالی به وسایل لازمه اقدام بفرمایید، شاید ان شاء الله نتیجه مطلوبه اتخاذ شود.^۵

ابراهیم طالبی و میر جعفرقلی

گزارشی که میرزا عباسقلی خان سلاحی - کارگزار اردبیل - از مشاهدات خویش در دشت مغان تهیه کرده و وزارت امور خارجه ایران طی نامه شماره ۷۸۵ در تاریخ ۲۹ حمل ۱۳۰۲ش به وزارت داخله ایران ارسال کرده است، به جزئیات بیشتری اشاره دارد. مضمون این سند که تاکنون در متون تاریخی و سیاسی درج نشده، به شرح زیر است: در این مسافرت چند روزه و عبور از حدود لنکران و مراجعت از خاک روس به طرف بيله سوار، شاهد وضعیات سرحدات و زندگانی اتباع داخله که اخیراً از حیث عدم امنیت و سوء معاملات مأمورین حقوق نشناس و ایبل بیگی های نانجیب شاهسون به خاک روس پناهنده شده اند، در واقع برای هر شخص که دارای اندک قوه حسیه باشد، بسی دشوار و رقت آور است.

طوایف مشکین در جزو قلمدادی مالیه به سی و دو طایفه منقسم. از این سی و دو طایفه، فقط پنج طایفه که قوی دست و به شرارت و غارتگری معروفند، باقی بیست و هفت طایفه دیگر که مالیات بده و زارع و رعیت بوده اند، از فرط تحمیلات رؤسا و ایبل بیگی های مزبور و تجاوزات و شرارت همین پنج طایفه که عبارت از حاجی خواجه لو، گیگلو، قوجه بیگلو، عیسی لو و آلرلو است، به کلی محو [شده اند]. آنهایی که پای گریز داشته اند، به خاک روس متوسل و آنهایی که طاقت ستیز داشته، رفته به ایلات پنجگانه فوق ملحق شده اند. متوسلین به خاک خارجه که متجاوز از سه هزار خانوارند، هر چهل و پنجاه خانواری در یک گوشه دهات روس مثل قوم یهود خزیده، با سوء حال زندگی می کنند. در این صورت، مسلم است علاوه از اینکه مالیات دولت از میان رفته و از نفوس کاسته شده، تمام دشت مغان هم با این خوبی و مرغوبی که از نظر فلاحت یگانه محل حاصلخیز محسوب می شود، لم یزرع و قراء سرحدی که در مقابل پستهای روس آباد و نمایش داشت، مخروبه مانده است. همچنین، عمارت باشکوه دولتی که در خود بيله سوار از عهد حکومت مرحوم علیخان - والی بناء - برده آن هم کالهدم و مفقود الاثر گردیده. چون فعلاً اولیای معظم دولت تصفیه امور و استقرار انتظامات این حدود را تصمیم فرموده اند، قید قاصر بنده این است که باید اولیای دولت عطف توجه شایان فرموده، در مقابل پستهای روس از سرحد آستارا الی حسن خانلو که تخمیناً سی پست موجود دارند، پست نظامی گذاشته و یک نفر مأمور صحیح العمل وظیفه شناس به مراسم و رسم که دولت تصویب و نامزد فرماید، به ریاست آنها معین و مقرر شود. همین رئیس سیار هم ضمناً حکومت نقاط سرحدی را نیز

عاهده‌دار و قائل به مکافات و مجازات هم بشود تا موافق دستور مرکزی امور سرحدی را اداره نمایند. در این صورت، صرف‌نظر از نمایشات در انظار خارجه و تحکیم سرحدات، عواید دولتی نیز از حیث مالیات گمرکی و تذکره خیلی زیاد [خواهد شد.] آبادی قراء سرحدی و زرع مزارع بالمضاعف و آنهایی که به خاک خارجه پناه برده‌اند، مطمئناً عودت به اوطان خود نموده، مالیات ایلی هم حالت اولی را حائز خواهد بود. با این حال اعتراف باید نمود که منافع عاید به بیشتر از مخارج بوده، برای پستهای مزبوره، ضرری متوجه خود و نه دولت نمی‌شود.^۶

عزیمت قوای نظامی دولتی از تبریز به اردبیل

در دوره دیکتاتوری سردار سپه در تهران و اغتشاشاتی که در نتیجه دعوای سیاسی سیاست‌بازان و دخالت بیگانگان در مرکز و ایالات ایران اتفاق افتاده بود، آذربایجان صحنه‌های دردناکی را به خود می‌دید. ابرهای مه‌آلود و تیره و تاریک سیاسی، چنان اوضاع سیاسی و اجتماعی را آشفته ساخته بود که تمیز و شناخت سره از ناسره برای همگان دشوار شده بود.

۱۵۴

از سال ۱۳۰۰ش بار دیگر شورش اکراد آذربایجان غربی به رهبری اسمعیل آقاسمیثقو و شیخ طه - پسر شیخ عبدالله کرد - بیشتر شهرهای آذربایجان را فراگرفته بود.^۷ قوای دولتی به همراه نیروهای چریک‌سوار به فرماندهی سردار عشایر قره‌داغی درگیر جنگ خونین با اکراد شده بودند. در این جنگ از اغلب طوایف ایل شاهسون، دستجات سواره‌نظام از دشت مغان، مشکین و اردبیل و ارسباران عازم تبریز شده، قوای دولتی را یاری می‌کردند. اما با وجود این کمکها و به جای قدردانی از زحمات این جنگجویان عشایر، فرماندهان قوای دولتی در تبریز مشغول دسیسه و توطئه بر ضد یکدیگر بوده و در این میان، نابودی سران عشایر و چریکها را نیز مدنظر قرار داده بودند. در یکی از عملیاتها که سواران عشایر با دلیری و شجاعت ضربات سختی را بر کردهای شورشی وارد ساخته بودند، فرمانده چریکهای عشایر به نام سردار عشایر قره‌داغی با گلوله یکی از نیروهای اردوی دولتی از پا درآمد و حتی جسد او به دست شورشیان افتاد. سواران عشایر چون این خیانت را از فرماندهان اردوی دولتی دیدند، پراکنده شدند و به

۶. همان، شماره ۱/۴/۶۵/۲۹۰.

۷. حسین مکی، همان، ج ۲، صص ۱۳۶-۱۵۹.

میان طوایف خود برگشتند.

در همین اوقات قیام ابوالقاسم لاهوتی - فرمانده ژاندارمری - با همدستی ملیون تبریز بر ضد دیکتاتوری رضاخان سردار سپه و تعدیات قشون نظامی در آذربایجان اتفاق افتاد که سرانجام بعد از چند درگیری به شکست انجامید.^۸

در اردبیل و دشت مغان نیز وضعیت بدتر از تبریز و شهرهای غربی آذربایجان بود. به ویژه که در مرزهای دشت مغان، درگیریهای شدیدی میان شاهسونها و بالشویکها از سر گرفته شده بود.

پس از غلبه لشکر شمال غرب ایران بر شورشیان کرد، عده‌ای از ملیون اردبیل دست به اقداماتی زده با مخابره تلگرافهایی به تهران و تبریز، خواستار اعزام نیرو برای سرکوبی عشایر اردبیل شدند.

امیر عبدالله خان طهماسبی - فرمانده لشکر شمال غرب ایران - در جواب یکی از تلگرافها چنین می‌گوید:

اردبیل، جنابان آقایان علما و تجار محترم،

تلگراف مشروح آن جنابان، وصول [شد]. تصور نمی‌کنم در این موقع که تصمیمات دولت و عملیات قوای نظامی را در استقرار امنیت و انتظامات آذربایجان به رأی‌العین می‌بینید، باز در مورد اردبیل تردید کنید. اگرچه اینجناب به جناب‌عالیان حق می‌دهم در آن مدت مکرر از طرف متصدیان امور وعده احقاق حق داده شده، نتیجه بروز نکرده. لیکن موقع حالیه آذربایجان و نظریات قطعی دولت در تأمین و تنظیم تمام ایران، اقتضای این تصورات را نداشته و نمی‌بایست وعده اینجناب را موهوم بدانید؛ زیرا از ساعت اولی که زمامداری این ایالت را عهده‌دار شده‌ام، تمام فکر و خیال خود را در آسایش قاطبه اهالی و تأمین تمام ولایات حوزه ایالتی مصروف داشته و اینک در نتیجه اقدامات، کارکردستان الحمدلله به خوبی خاتمه پیدا کرده، عملیات قوای نیرومند دولت، آن صفحه را امن و منظم نمود. دیگر تردیدی باقی نیست که از آن صفحه به سایر نقاط سوق و کلیه اهالی این سامان از لذت امنیت بهره‌مند خواهند بود. مخصوصاً نظر به اطلاعاتی که شخصاً از اوضاع اردبیل و مظلومیت اهالی آنجا دارم، مقدم بر سایر نقاط به انتظامات آنجا اقدام و امروز مقدمه قشونی که برای اردبیل تخصیص داده شده، وارد تبریز شد. فقط یکی

دو روز متوقف خواهد شد که بعضی نواقص ضروری افراد تکمیل و ان شاء الله روز سیم به طور حتم طرف اردبیل رهسپار هستند. از توجهات قادر ذوالجلال امنیت برقرار، به زودی ریشه اشراز از همه جا قطع، اهالی بانهایت راحتی و اطمینان قلب در بستر امنیت غنوده، سختی‌های ایام گذشته را به کلی فراموش نمایند.

۲۳ سنبله ۲۲ محرم. ایالت نظامی آذربایجان، امیرلشکر^۹

بعد از دو روز قوای دولتی به فرماندهی سرهنگ عباس خان البرز وارد اردبیل شد. اما نفاق و اختلافات ملیون و بزرگان شهر وضعیت را بدتر کرد و بدبختیهای مردم بیش از پیش گردید.

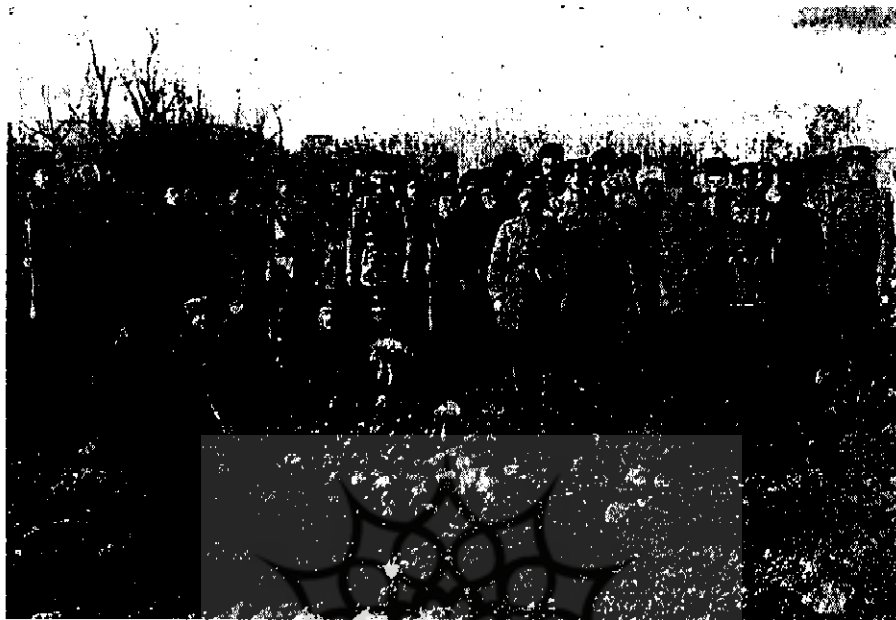
بعد از عدم توفیق عباس خان، سرهنگ ابوالحسن پورزند به جانشینی وی وارد اردبیل شد. ورود زند مصادف با طغیان طایفه آلارلو شعبه اردبیل بود. پس از سه روز درگیری قشون دولتی پیروز شدند و اولین عملیات نیروی نظامی اعزامی از تبریز با تسلیم سران آلارلو و موفقیت اردوی دولتی پایان یافت.

سرهنگ پورزند، مأموریت خود را جمع‌آوری سلاح اعلام کرد و از رؤسای عشایر خلخال و اردبیل خواست که اسلحه موجود در طایفه‌ها را جمع‌آوری و تحویل دهند. اما باز هم درگیریهای سیاسی زعمای اردبیل اوضاع را آشفته کرده و کارها سامان نگرفت. این درگیریها میان دموکرات‌ها و ملیون و مخالفان آنها رخ می‌داد و هر یک از آنان برای پیشبرد مقاصد شخصی و حزبی خویش به نام مردم بدبخت که هیچ نقش و نفعی در این جریان‌ها نداشتند، اقدامات و فعالیتهایی را بر ضد یکدیگر، مشروع و ملی جلوه‌گر می‌ساختند.

هنگامی که امیرعبدالله خان طهماسبی از عدم توفیق سرهنگ پورزند و درگیریهای سیاسی اردبیل اطلاع یافت، تصمیم گرفت تا شخصاً به اردبیل سفر کرده، امور پراکنده و نابسامان این منطقه را سر و سامان دهد.

امیرلشکر از سرکردگان فولادلوها خواست که اسلحه‌های طایفه خود را جمع‌آوری کرده، تحویل دهند. اما آنها زیر بار این درخواست نرفتند. به هر ترتیب، هیئتی مرکب از زعمای اردبیل که حاجی فرج گیگلو نیز در میان آنها بود، واسطه صلح شدند. اما رهبران و سرکردگان طایفه فولادلو زیر بار نرفته و جنگ میان اردوی دولتی و فولادلوها در

۹. بساباصفری. اردبیل در گذرگاه تاریخ. ج ۲. اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۲۳۳-۲۳۴.



۱۵۷

عکس دیگر از عبدالله‌خان طهماسبی (امیر لشکر) و رؤسای طوایف شاهسون مغان

گرفت. امیر عبدالله‌خان دستور داد تا قریه آلالو را که کانون شورش فولادلوها بود، به توپ بسته و با خاک یکسان کنند. با کشته شدن بزرگان طایفه، اردوی عشایر شکست خورد و فولادلوها تسلیم شدند. اما امیر عشایر خلخال به خلخال گریخت و در مقابل اردوی دولتی مقاومت کرد. او در یکی از عملیات تلفات سختی به قشون دولتی وارد ساخت. اما در نهایت، شکست خورد و پس از تسلیم در اردبیل به دار آویخته شد.^{۱۰} با شکست طوایف شاهسون اردبیل و خلخال در برابر نیروهای دولتی، مأمورینی به جانب دشت مغان اعزام شدند و از طوایف مشکین و مغان نیز درخواست تحویل اسلحه و اعلان اطاعت از اوامر دولت کردند. در این دوره، بیشتر طوایف دشت مغان در مناطق قلمرو آلالوها، قوجه‌بیگلوها، طالش میکائیل‌لوها و حتی ساحل ارس با بالشویکها درگیر بودند. از این رو، بزرگان عشایر از جمله حاجی جوادخان حاجی خواجه‌لو، نوروزخان قوجه‌بیگلو، بهرام‌خان قوجه‌بیگلو، حاجی فرج گیگلو، ریش سفیدان ایل را

۱۰. همان، ج ۱، صص ۲۳۲-۲۵۱.

دعوت کردند و موضوع را با آنان در میان گذاشتند. بزرگان عشایر که به شدت نگران نفوذ نیروهای بالشویک به آذربایجان بودند و از طرف دیگر، خیر پیروزی سریع اردوی دولتی بر عشایر اردبیل و خلخال را شنیده بودند، متفق القول قرار گذاشتند که تسلیم درخواست امیر عبدالله خان طهماسبی شده، بعد از اطمینان از قبول شرایط خود، اسلحه‌هایشان را تحویل دهند. اما در این میان، حاجی خواجه‌لوه‌ها و گیگلوها از خود مقاومت و سرسختی نشان دادند، ولی عاقبت، جوادخان حاجی خواجه‌لو - رئیس قدرتمند و جنگجوی حاجی خواجه‌لو - بر اثر مساعی صلح‌آمیز همسرش تسلیم اردوی دولتی شد.

مشهور است که در هنگام مأموریت اردوی دولتی به اردبیل و مغان، دو زن از خاندانهای عشایری نقش اصلی در برخورد عشایر با اردوی دولتی داشتند. یکی، عظمت خانم فولادلو بود که فرزندان و جنگجویان طایفه‌اش را تسویق و تحریک به جنگ کرد که بسیاری از آنان کشته شدند و خود نیز گرفتار اردوی دولتی شد و دیگری، همسر جوادخان - رئیس طایفه حاجی خواجه‌لو - بود که به سختی در مقابل جنگ‌افروزی شوهر خود و سرکردگان طایفه حاجی خواجه‌لوه‌ها و گیگلوها ایستاده و جان آنان را نجات داد.

در سند منتشر نشده‌ای که گزارش اعزازالسلطان و سید ابراهیم طالش از حکومت اردبیل خطاب به امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی در تاریخ ۲۳ شعبان ۱۳۴۱ق است، در ارتباط با خلع سلاح عشایر دشت مغان آمده است:

... اگرچه در این اواخر به واسطه مقدمات فولادلوها اوضاع این صفحات نیز به درجه‌ای تغییر یافت و ورود حاجی فرج گیگلو و اتمام [ادعای] پاره‌ای جمع‌لیات انقلاب‌آور از طرف مشارالیه به رشته انتظامات رخنه وارد نمود، ولی پس از آنکه قضیه فولادلو با فتح و نصرت اردوی منصور خاتمه و کیفیت آن در این حدود انتشار یافت، طبعاً مجبور و نادم بوده، تدریجاً از در اطاعت و ندامت برآمده، هر یک از بیگ‌زادگان قوجه‌بیگلو با برانگیختن واسطه به بیله‌سوار آمده، به اجرای اوامر اولیای دولت حاضر شدند. از جمله، امیرخان امیرتومان و رحیم‌خان و علی‌گشاد و غیره. تنها آنچه که تاکنون نمی‌آیند، طایفه گیگلو است. آقای سید حسن خان سلطان که برای جمع‌آوری اسلحه میان گیگلو خانۀ عالیشان خان بوده، هنوز از مشارالیه خبری نیست. معلوم می‌شود عالیشان خان با همان طفره‌بازی باقی از

حاجی خواجه‌لوی آنجا هم خبری نیست.^{۱۱}

پس از تسلیم رؤسای شاهسون مغان و مشکین، تمام سرکردگان طوایف مذکور در مشکین شهر جمع شده و مراتب اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام کردند. از این تجمع، عکسهایی برداشته شده است که چند قطعه از آنها به دست نگارنده رسیده و در این مقاله چاپ می‌گردد.

امیر لشکر عبدالله‌خان طهماسبی، گزارش مأموریت خود را به وزارت داخله و وزارت جنگ دولت ایران فرستاد. در جواب این گزارشات، رضاخان - وزیر جنگ و فرمانده کل قشون ایران - اعلان‌نامه زیر را در تاریخ ۱۳۰۲ ش صادر کرد:

امیرلشکر شمال غرب تلگراف ۸۲۹

راجع به حاضر شدن رؤسا و خوانین شاهسون برای تسلیم و اطاعت ملاحظه شد. البته لازم است به کلیه طوایف عشایر حدود مغان به وسیله اعلان خاطر نشان نمایید، نظر به اینکه مسئولیت حفظ انتظامات و امنیت عمومی به عهده قشون وارد است، کلیه اسلحه ناریه نیز به قشون تخصیص داده شده و بنابراین، جمع‌آوری اسلحه به هیچ‌وجه اقدامی بر علیه آنها نبوده، بلکه برای استقرار نظم و امنیت سرتاسر مملکت و حفظ آسایش و سکوت دائمی خود آنهاست. مخصوصاً باید به آنها گوشزد نمایید که قشون، حامی و حافظ جان و مال کلیه طوایف و عشایر بوده و آنها را از هرگونه تعرضات و تعدیات داخلی و خارجی حفظ و حراست خواهد نمود. لذا تمام آنها به خوبی بدانند که این عملیات فقط برای پیشرفت اوامر دولت و تعالی و ترقی مملکت و همچنین تهیه وسایل رفاهیت و آرامش خود آنها بوده و بدون هیچ‌گونه نگرانی در هر موقع، کمال اطمینان و استظهار به سرپرستی قشون داشته باشند.

وزیر جنگ و فرمانده کل قشون، رضا^{۱۲} بدین ترتیب برنامه خلع سلاح عشایر اردبیل و دشت مغان نیز بنا موفقیت اردوی دولتی پایان یافت. در این خصوص چند نکته قابل تأمل است که ذکر آنها خالی از فایده نخواهد بود:

۱. اصل سیاست خلع سلاح عشایر و ایلات ایران از خواسته‌های دول استعمارگر آن

۱۱. سازمان اسناد ملی ایران، تهران، شماره ۱/۳۲۱/۷/۲۹۰.

۱۲. همان، سند شماره ۱/۲۱۹/۱۱/۲۹۶.

روز، به ویژه انگلستان بود. آنها در طول تاریخ دو بیست ساله معاصر، دو عنصر و قشر را مانع اساسی تحقق سیاستهای استعماری خود می‌دانستند: یکی، دستگاه و جریان قدرتمند روحانیت شیعه و دیگری، کانونهای مقاومت عشایری. از این رو، رضاخان پهلوی را مأمور ساختند تا با هر دو جریان به مبارزه برخیزد. رضاخان پهلوی نیز از همان دوره کودتای سال ۱۲۹۹ش و ورود به صحنه سیاست ایران، این مأموریت را با جدیت پیگیری کرد. در اردبیل، همزمان با خلع سلاح عشایر شاهسون، ملیون و آزادیخواهان را نیز دستگیر کردند و یا تحت فشار گذاشتند. با روحانیون منطقه نیز برخورد کرده، میرزا علی‌اکبر آقا - مجتهد نامی اردبیل - را از این شهر تبعید نمودند. در واقع، رضاخان پهلوی در اجرای مأموریت محوله از سوی انگلستان، نهایت تلاش خود را در تضعیف جایگاه روحانیت و نابودی قوه نظامی عشایر به عمل آورد.

۲. رضاخان پهلوی هدف از اجرای سیاست خلع سلاح عشایر را استقرار نظم و امنیت عمومی در مملکت اعلان کرد و قول داد که مردم را از هرگونه تعرضات و تعدیات داخلی و خارجی، حفظ و حراست کند. اما در عمل، برخلاف این وعده‌ها عمل کرد. در نتیجه اقدامات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی رضاخان پهلوی، بدبختی مردم بیش از پیش شد و توده مردم که قبلاً در نظامهای ایلی و عشیره‌ای با روابط خاص آن دوره‌ها زندگی می‌کردند، در دوره رضاخان به عنوان رعیت و مزدور ارباب و مالکان بزرگ درآمد، درگیر گرفتارهایی بیش از گذشته شدند. مأمورین ژاندارمری و امنیه رضاخانی که می‌بایست حافظ امنیت توده مردم می‌شدند، با اربابان و مالکان ساختند و چون زالویی خون‌آشام، جان و مال و عرض توده مردم را در معرض نابودی قرار دادند. مردم تا قبل از دوره رضاخان پهلوی، فقط گرفتار تعدیات و تجاوزات برخی از تفنگچیان ایلی‌بیگی‌ها و خوانین ایلات و طوایف بودند. که البته در میان بزرگان ایلات، مردان متدین و جوانمردی بودند که نمی‌گذاشتند تفنگچیان به رعیت ظلم و ستم کنند. اما در دوره حاکمیت رضاخان، علاوه بر تحمیلات اربابان و مالکان تازه به دوران رسیده، تعدیات و ستمگریهای مأمورین و ژاندارمهای پاسگاههای انتظامی نیز بر تحمیلات اربابان افزوده شده، آنان را بدبخت‌تر کردند.

۳. قشون نظامی و لشکرها و تیپهای پوشالی رضاخان که تبلیغات دستگاه فرهنگی پهلوی آنها را به عنوان سپاهی قدرتمند و شکست‌ناپذیر شناسانده بودند، وضعیتی بهتر از قزاقها و امنیه‌ها و ژاندارمری نداشتند. این قشون فقط در سرکوب توده مردم ایران

کارآیی داشتند. اما وقتی موضوع مقاومت در برابر تجاوز دول بیگانه مطرح شد، چنان پستی و ذلتی از خود نشان دادند که در کمتر دوره تاریخی ایران شاهد چنین وضعیتی بوده‌ایم. در جریان جنگ جهانی دوم، نیروهای انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی در عرض چند ساعت به اهداف از قبل تعیین شده خود در ایران دست یافتند، بدون اینکه مقاومت مؤثری از سوی یگانهای رزمی ایران در مقابله با آنها به عمل آید. به طوری که در شمال غرب ایران نیروهای متجاوز شوروی، تبریز و شهرهای بزرگ آذربایجان را زودتر از نقاط مرزی به تصرف درآوردند؛ زیرا در پاسگاههای سرحدی، برخی از نیروهای دولتی با حمایت دستجات پراکنده و تضعیف شده عشایر دشت مغان و ... در دفاع از استقلال ایران و خاک وطن، مقاومت‌های محدودی داشتند.

این حقارت و ذلت از ارتش ملی! که با هزینه بخش اعظمی از ثروت ملت ایران بیست سال در پادگانهای نظامی خورده و خوابیده بودند، سر زد. این ارتش جایگزین نیرویی شده بود که همواره در تاریخ ایران، حماسه مقاومت آنان در برابر تجاوزات بیگانگان با عزت و افتخار ثبت شده است.

۱۶۱

اگر رضاخان پهلوی با تصمیم و فکر ملی و بدون مزدوری بیگانگان بر سرکار می‌آمد و عشایر را با برنامه متمرکز به عنوان نیروی چریکی و یگانهای نامنظم در کنار ارتش منظم سرو سامان می‌داد، قطعاً در موقع تجاوز نیروهای انگلیسی و شوروی آنچنان مفتضحانه و خفت‌بار برخورد نمی‌کرد.

عشایر دشت مغان تا قبل از خلع سلاح، خواب راحت را از سردمداران روسیه و سیاستمداران اتحاد جماهیر شوروی گرفته بودند. آنان در هر زمانی که عوامل بیگانه به قصد تجاوز به ایران وارد می‌شدند، به ستیز و جنگ برمی‌خاستند و تا پای جان مقاومت می‌کردند و دشمن را مجبور به عقب‌نشینی از میهن می‌ساختند. اما نیروی جایگزین نیروهای مسلح عشایر، کارآیی و توانایی دفاع از وطن و استقلال و تمامیت ارضی آن را نداشت و این خصیصه در ذات سیاست خلع سلاح عشایر نهفته بود، و بیگانگان همین را می‌خواستند.

۴. برنامه خلع سلاح عشایر همراه با اقداماتی جنایت‌آمیز و فجیع بود. فرماندهان قشون رضاخان پهلوی برای رسیدن به اهداف خود، حتی دهات و اوبه‌هایی که زنان و مردان بی‌گناه در آن بودند، به توپ بسته و ویران می‌کردند. ویرانی روستای آلارلو و اوبه‌های فولادلوها و شاطران‌لو و آلارلوها در اردبیل، از جمله سیاستهای خشونت‌آمیز و

جنایتکارانه نیروهای قشون دولتی به حساب می‌آید.

از همه اینها مهم‌تر اینکه، در جریان اجرای مأموریت خلع سلاح شاهسونها، امیر لشکر عبدالله‌خان طهماسبی دست به جنایت بزرگی زد و آن، قتل نجفقلی‌خان آلارلو بود. نجفقلی‌خان آلارلو یکی از مردان متدین و نامی عشایر اردبیل و دشت مغان بود که خاندان او همواره در خدمت ملت و دولت ایران، حماسه‌های بزرگی را آفریده بودند. پدرش، مرحوم محمدقلی‌خان آلارلو از کسانی بود که تا آخر عمر خود در کانون نهضت مقاومت ضد استعماری شاهسونها قرار داشت. وی در مرزهای اردبیل و اوجارود با اشغالگران روسیه جنگید و سرانجام در سال ۱۳۳۰ق، به دست روسها در آستارا دستگیر و با همدستی حکمران بزدل و بی‌کفایت اردبیل در مقابل لوله توپ بسته شد تا با شلیک گلوله توپ، پیکرش پاره‌پاره گردید.

نجفقلی‌خان که در عهد ریاست پدرش از فرماندهان میادین جنگ و از مردان آگاه و باکیاست شناخته شده بود، پس از پدر با هماهنگی آقامیرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی دست به اقدامات مهمی زد. او با قدرت‌یابی تشکیلات شعبه حزب دموکرات در اردبیل که خواه‌ناخواه پیشتاز جریانهای کمونیستی بودند، به مبارزه جدی برخاسته بود. وی از بزرگان قدرتمندی بود که از نفوذ بالشویکها به آذربایجان و اردبیل جلوگیری کرد و جنگهای متعددی با کمونیستها در اردبیل و اوجارود و دشت مغان داشت. هنگامی که برخی از منورالفکرهای اردبیل از کمونیستها استقبال می‌کردند و یا وقتی که مردم اردبیل از ترس حمله کمونیستها شهر را تخلیه کرده و تا همدان فرار کرده بودند، این نجفقلی‌خان بود که با جنگجویان عشایر و تحت رهبری دینی میرزا علی‌اکبر آقا شجاعانه مقاومت کرد و کمونیستها را حتی از اراضی طالش و لنکران نیز عقب راند. در جریان خلع سلاح نیز به علت درگیری با کمونیستها، از جمله سرکردگانی بود که اعتقاد به کنار آمدن با نیروی نظامی دولتی ایران داشت.

رضاخان پهلوی و امیر لشکرش، او را با حیله و فریب و به وسیله یکی از اقربای سببی با سوگند و قسم از اوجارود به اردبیل آوردند و با قول و قرارهایی او را به تبریز کشیده و نابود کردند. به طوری که حتی جنازه‌اش را نیز تحویل ندادند. این حادثه همزمان با تبعید آقامیرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی رخ داد. همه معمرین و آگاهان منطقه، این برخورد را از جنایتهای رضاخان پهلوی می‌دانند و معتقدند که رضاخان او را به روسها فروخته است.

قیام شاهسونها در برابر تعدیات مأمورین رضاخان پهلوی

در جریان مأموریت امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی، سرکردگان و کدخدایان طوایف شاهسون سلاحهای خود را یا با رضایت و یا با ناخشنودی تسلیم اردوی دولتی کردند تا از خونریزی و قتل عام شاهسونها به دست قشون بی‌رحم رضاخان پهلوی در امان بمانند.

در این میان قوجه‌بیگلوها که یکی از طوایف قدرتمند و جنگجوی ایل شاهسون مغان بودند و در دوره مورد بحث، تحت ریاست چند نفر از بیگهای تیره‌های مختلف تقسیم شده بودند، زودتر از طوایفی چون گیگلوها و حاجی خواجه‌لوه‌ها از در اطاعت در آمده و سلاح خود را تحویل مأمورین دولتی دادند. علت تسلیم قوجه‌بیگلوها این بود که بهرام‌خان قوجه‌بیگلو که بیش از پنجاه سال، فرماندهی قوجه‌بیگلوها و یا حتی ایل شاهسون را در درگیریهای داخلی و مرزی برعهده داشت، در این ایام دوران پیری را می‌گذراند و شخصاً توانایی و قدرت فرماندهی دسته‌های سواره‌نظام و جنگ در میدان عملیاتی را از دست داده بود. به سرکردگان دیگر قوجه‌بیگلو نیز چندان اطمینانی نداشت که بتوانند فرماندهی جنگجویان را در جنگ با اردوی دولتی عهده‌دار شوند. از این رو، مصلحت خاندان خود را در اطاعت از دولت دیده و سلاح جنگجویانش را جمع‌آوری کرده، تحویل مأمورین قشون دولتی داده بود. اما فرماندهان قشون دولتی اشخاصی نبودند که به فکر امنیت عمومی و آرامش مردم باشند. آنها به بهانه‌های مختلف و بیشتر به بهانه جست و جوی اسلحه به اوبه‌ها و دهات شاهسونها وارد شده، به اذیت آنان می‌پرداختند و مال و دارایی آنها را به غارت می‌بردند. بهترین مأمورین با گرفتن رشوه‌های کلان، افرادی را که بدون هیچ جرمی دستگیر کرده بودند، آزاد می‌ساختند.

در سال ۱۳۰۴ش یکی از برادرزادگان بهرام‌خان به نام نصرت بیگ - پسر محمدبیگ قوجه‌بیگلو - بر دولت یاغی شده، به تاخت و تاز و ایجاد درگیری در حوزه مأموریت لشکر شمال غرب ایران پرداخت. اما بهرام‌خان او را آرام کرد و با گرفتن تأمین جانی از دولت، او را نیز خلع سلاح ساخت.

در سال ۱۳۰۶ش، مأمورین امنیتی منطقه و فرماندهان اعزامی از لشکر شمال غرب ایران، شاهسونها را در دادن مالیات و اجرای برنامه لباس متحدالشکل تحت فشار گذاشتند. آنها ابتدا به سراغ بهرام‌خان قوجه‌بیگلو رفتند؛ زیرا می‌دانستند که اگر او را تابع

دستورات دولت نمایند، کدخدایان و رؤسای دیگر شاهسون نیز خواسته‌های مأمورین دولتی را تمکین خواهند نمود. بهرام‌خان قوجه‌بیگلو که از این خواسته‌ها و رفتار مأمورین ناخشنود بود، خواستار مهلتی چندروزه برای مشورت با بزرگان و ارائه پاسخ شد. سپس وی پیکهای تیزکی را به سوی رؤسا و کدخدایان مورد اعتماد از طوایف شاهسون روانه کرد و آنها را برای مشورت در موضوعی مهم به قریه تیکان‌لو از قرای برزند مغان و نشیمنگاه خاندان بیگی قوجه‌بیگلوها فراخواند.

اغلب رؤسای شاهسون مثل کدخدایان آزلو، بالاییگلو، علی بابالو، مغان‌لو، اجیرلو، بیگ باغلو، مستعلی بیگلو، شاه‌علی بیگلو، اودلو و مرادلو، حاجی خواجه‌لو، گیگلو و ... خود را به اوبه بهرام‌خان رساندند و بعد از پذیرایی مفصل از میهمانان، جلسه رؤسای ایل شاهسون آغاز شد. بهرام‌خان ضمن خوشامدگویی مجدد به میهمانان خویش سخنان خود را چنین ادامه می‌دهد:

هدف من از دعوت شما مطرح کردن موضوع مهمی است که از سوی مأمورین دولت اعلام شده است. چند روز قبل، عده‌ای امنیه به همراه چند نفر از وکیل‌باشیهای لشکر تبریز به پیش من آمده و سه چیز را خواستار شدند: (۱) خلع سلاح کامل افراد مسلح شاهسون (۲) اعلان آمار و ارقام احشام و اغنام و دادن مالیات (۳) تغییر کلاه محلی و پوشیدن لباس متحدالشکل. من در جواب گفتم که برای خلع سلاح کامل افراد و حتی تحویل اسلحه کمبری خودم آمادگی دارم. اما در مورد مالیات و تغییر لباس هنوز جوابی ندادم.

اما در اینجا به شما آشکارا می‌گویم که مخالف خواسته‌های مأمورین دولتی هستم. مگر آنها چه خدمتی به ما کرده‌اند که مالیات می‌خواهند؟ مگر به ما گوسفند و شتر و اسب داده‌اند که سهمی از آن را بخواهند؟ شما می‌دانید که ثروت و دارایی ما به وسیله روسها غارت شده است. حکمرانان اردبیل و تبریز ما را چاپیده‌اند. چه چیزی داریم که به دولت بدهیم؟

در مورد تغییر لباس و کلاه باید بگویم که این برنامه، توهین به ملت ایران به ویژه ما عشایر است. مگر آنها نمی‌دانند که ما کلاه خود را مثل ناموس می‌دانیم و نمی‌توانیم آن را عوض کنیم. این کلاه را اجنبیها بر سر می‌گذارند. ما چرا از آنها تبعیت کنیم؟

شما را خواسته‌ام که مشورت کنیم و همه یک جواب داشته باشیم. مأمورین دولتی به سراغ شما نیز می‌آیند و اگر با هم نباشیم، آنها هر چه بخواهند، عمل



۱۶۵

سوارهای شاهسون در اردوگاه ساوجبلاغ [۱۳۰۶۳۵-۱۳۰۶۳۵م]

می‌کنند. من با وجود بیماری و ناتوانی جسمی نمی‌توانم این ذلت و خواری را قبول کنم. اگر آنها اصرار کنند، به جنگ با آنها برمی‌خیزم. شما چه می‌گویید؟

در این هنگام، رؤسای شاهسون که سر به زیر و به فکر بدبختیهای پیش آمده و عواقب اقدام منفی و مثبت خود بودند، همه متوجه سؤال بهرام‌خان شده و جواب می‌دهند که آنها نیز در صورت بروز درگیری از بهرام‌خان و قوجه‌بیگلوها حمایت خواهند کرد. بهرام‌خان متوجه بی‌حالی بعضی از رؤسای شاهسون شده و در حالی که مشغول صحبت بود، گلوله‌های کلت کمری خود را داخل آتش اجاق روبه‌روی خود می‌ریزد. با ترکیدن گلوله‌ها بیشتر حاضرین متوحش شده و به خیال اینکه نیروهای دولتی تیراندازی کرده‌اند، به قصد فرار بیرون می‌روند. بهرام‌خان آنها را به داخل آلاچیق دعوت کرده، از ترسویی و بزدلی آنان اظهار ناراحتی می‌کند. در این هنگام یکی از بیگ‌زادگان آرالو کمی جلوتر آمده و می‌گوید:

من به شرف و ناموس خود قسم می‌خورم که انتقام خون پسرعمویم، نجفقلی‌خان

را از این دولت انگلیس پرست خواهم گرفت. آنها خیال می‌کنند که همهٔ سلاحهای ما را گرفته‌اند؛ در صورتی که طایفهٔ ما صدها قبضه اسلحه و چندین صندوق مهمات و گلوله دارد. قورخانهٔ حاجی خواججه‌لوها دست نخورده باقی مانده است. ما می‌خواستیم راحت زندگی کنیم، اما رضاخان که تا دیروز یک سرباز قزاق بود، امروز بر تخت سلطنت نشسته، می‌خواهد هر جوری که بخواهد و هر سازی که بزند، ما نیز به هوای آن برقصیم. اگر او بتواند کلاه اجنبی را بر سر ما بگذارد، آن وقت می‌تواند ناموس ما را نیز از دستمان بگیرد....

پس از او حاجی فرج گیگلو لب به سخن گشوده، می‌گوید:

من و جوادخان از اول به شما گفتیم که نمی‌شود به این دولت اطمینان کرد. من در جریان جنگ اردوی دولتی با فولادلوها و مقدمه اردبیل فهمیدم که اینها نامردتر از قجرها هستند. بی‌رحم و خونخوار هستند و هیچ دلسوزی به ملت ندارند. ما که خان و بیگ هزارها نفر هستیم، به اندازه مأمورین رضاخان ژست و بزنداریم. اینها وقتی وارد آلاچیقهای ما می‌شوند، با چکمه‌های کثیف خود روی فرش‌هایی که ما روی آن نماز می‌خوانیم و سفره نان پهن می‌کنیم، می‌نشینند. من از دست اینها به ستوه آمده‌ام. اگرچه در طایفهٔ ما اختلاف انداخته‌اند، اما قول می‌دهم بیشتر تفنگچیان در صورت جنگ با من خواهند بود. مأمورین دولتی قبل از اینکه مالیات بگیرند، به بهانه‌های مختلف ما را چابیده‌اند. اگر مالیات رسمی بگیرند، چه خواهیم کرد؟....

بدین ترتیب، بیشتر سرکردگان طوایف شاهسون متفق‌القول شدند که در مقابل مالیات‌گیری و برنامهٔ تغییر لباس محلی مقاومت کنند. میهمانان از مجلس بهرام‌خان روانهٔ اوبه‌های خود شده، شروع به جمع‌آوری اسلحه و آماده نمودن تفنگچیان خود کردند. در این هنگام، عده‌ای از مأمورین دولتی، وارد اوبهٔ نصرت بیگ قوجه‌بیگلو شده و با عنوان ساختن اینکه نصرت‌خان یاغی دولت شده و زنان، او را پنهان کرده‌اند، به همسر او توهین می‌کنند.

آتش غضب بهرام‌خان با شنیدن این خبر شعله‌ور شد. پس یاران و تفنگچیان خود را جمع کرده و می‌گوید «دیگر کار ما با این دولت به صلح نخواهد بود؛ آمادهٔ جنگ سرنوشت‌ساز شوید.» دستور می‌دهد که مأمورینی را که به زنان اوبهٔ نصرت بیگ توهین و فحاشی کرده بودند، تعقیب نموده، آنها را بکشند.

با این مقدمات، جنگ اردوی دولتی مرکب از امنیه‌ها و قشون اعزامی از تبریز و اردبیل با قوجه‌بیگلوها شروع شد. سواران جنگجوی گیگلو و آلالو و برخی از طوایف شاهسون خود را به برزند رساندند. جنگ در منطقه برزند به شدت ادامه داشت. در این بین، عده‌ای از مأمورین دولت شوروی از طریق روستاییان منطقه مرزی آلالوها به میان طوایف شاهسون رفته و قول می‌دهند که اسلحه و امکانات مورد نیاز عشایر درگیر با رضاخان پهلوی را تأمین کنند.

پس از مدتی، جنگ از محال انگوت مغان به بخش ارشق مشکین شهر کشیده شد و تفنگچیان منطقه ارشق نیز به جنگجویان عشایر پیوستند. نیروهای دولتی با توپ و مسلسل، آتش سنگینی را بر سر عشایر ریخته، آنها را در فشار می‌گذاشتند. بنابراین، شاهسونها به مناطق کوهستانی دیمان در سی کیلومتری غرب قصبه گرمی و در مرز شوروی پناه بردند. آنها در این منطقه مقاومت بی‌نظیری در برابر نیروهای دولتی داشتند؛ به طوری که قشون دولتی با تحمل تلفات مجبور به عقب‌نشینی شد. در این هنگام، بزرگان شاهسونها با مرزداران شوروی برای خرید اسلحه و گلوله در حال مذاکره بودند. تأکید روسها بر قول قبلی خود موجب تقویت روحیه شاهسونها می‌شود و آنها چند روزی را سرسختانه در مقابل قشون دولتی می‌جنگند. اما هیچ خبری از ارسال اسلحه و گلوله از سوی نیروهای مرزی شوروی نمی‌شود.

۱۶۷

حملات پی‌درپی قشون دولتی، عشایر را به طرف مرزهای شوروی می‌راند و قدرت هرگونه تصمیم‌گیری را از آنها می‌گرفت. عده‌ای از سرکردگان شاهسونها کشته و زخمی شدند و بقیه نیز از سوی مرزداران اتحاد جماهیر شوروی تحت مراقبت قرار گرفتند. اما از آنها خواسته شد که به تیراندازی پایان دهند. پس از این مرحله، فرماندهان قشون ایران که از پیروزی خود بر اتباع کشور خود سرمست بودند؛ در حالی که سربازان میهن‌دوست از پناهندگی رعایای ایران به کشور بیگانه ابراز دل‌تنگی می‌کردند.

پس از ورود نیروهای شکست‌خورده عشایر به خاک شوروی، نیروهای امنیتی و افراد سازمان چکای جمهوری سوسیالیستی آذربایجان، آنان را خلع سلاح و مردان تفنگ به دست و سرکرده‌ها را زندانی کردند و خانواده‌های بی‌سرپرست را در مکانی تحت کنترل اسکان دادند. بهرام‌خان قوجه‌بیگلو به همراه عده‌ای از سران شاهسون در زندانها و بازداشتگاههای امنیتی شوروی به مدت سه سال محبوس شد. نیروهای امنیتی تلاش بسیاری به عمل آوردند تا بهرام‌خان، مبارزه خود را با الهام از آرمانهای

سوسیالیستی و خلقی! شوروی و جمهوری آذربایجان معرفی کنند. اما بهرام‌خان از همکاری با آنان خودداری ورزیده، بالحن و بیان عشایری، رضاخان پهلوی را مورد لعن و نفرین قرار می‌داد که چنین بلایی را بر سر او آورده است.

سرانجام، پیر جنگجوی شاهسون در سال ۱۳۰۸ش و در بازداشتگاه سازمان چکای آذربایجان دار فانی را وداع گفت و با جان دادن در دیار غربت و خاک دشمن دیرینه‌اش، مظلومیت شاهسونها و ستمگری دستگاه استبدادی پهلوی را به اثبات رساند. این مرد غیرتمند، جان دادن غریبانه و مظلومانه را شیرین‌تر از تحمیلات رضاخان پهلوی و کلاه اجنبی او دانسته، درس مقاومت و شجاعت را به فرزندان غیرتمند عشایر داد. پس از درگذشت بهرام‌خان، بقیه مهاجران تحویل دولت ایران شدند و پس از وارد شدن به میان ایل و اوبه‌های خود، زندگی جدیدی را آغاز کردند. اما هر لحظه از سوی مأمورین دولتی مورد بازجویی و استنطاق قرار گرفته، به بهانه‌های مختلف در بازداشت به سر می‌بردند. از قوجه‌بیگلوها، علی‌خان بهرام‌نژاد - پسر بهرام‌خان - ریاست قسمتی از طایفه خود را برعهده داشت، کینه و انتقام تحمیلات و ستمگریهای بیست ساله حاکمیت رضاخان را در سینه‌های مردان خود پرورش داده، در حادثه فرقه دموکرات به صف مخالفان خاندان پهلوی پیوست.^{۱۳}

اسکان اجباری عشایر (تخته قاپو شدن)

یکی از سیاستها و برنامه‌های اجتماعی دوره حاکمیت رضاخان پهلوی که اجرای آن برای مردم دشت مغان نیز گرفتاریهایی به وجود آورد، سیاست اسکان اجباری عشایر بود که در سال ۱۳۱۳ش به مرحله اجرا گذاشته شد.

در خصوص آثار و عواقب این سیاست، اظهارنظرهای متعددی ارائه شده است که سعی می‌شود با بیان برخی از این نظریه‌ها، وضعیت و نوع برخورد عشایر دشت مغان با این برنامه روشن شود.

امام خمینی که از دوران جوانی شاهد و ناظر سیاستهای غلط و استعماری خاندان پهلوی بود، این سیاست رضاخان پهلوی را چنین نقد می‌کند:

این عشایر ایران یکی از بهترین خزانن ملت ماست. در آن زمان رضاشاه به امر اجانب مأمور شد که عشایر را در هر جا که هست، سرکوب کند. برای اینکه مطالعاتی که

۱۳. مصاحبه با حاجی رحیم بیگزاده و معمرین عشایر مغان، ۱۳۶۹ش.

کرده بودند (اجانب)، یکی از چیزهایی که ممکن بود جلوی اجانب را بگیرد و نگذارد اینها به طرف ایران رخنه بکنند، عشایر بودند... عشایر هم یک سد دیگری بود که اینها خیال این را می‌کردند که عشایر اگر در ایران باشند، (همین‌طور هم بود) قدرت عشایر باشد، از باب اینکه توجه به اسلام دارند، ممکن است که جلوی مقاصد آنها را بگیرند. از این جهت عشایر را یکی پس از دیگری خلع سلاح کردند و از محل خودشان بیرون کردند. به قول خودشان تخته‌قاپو کردند و این مسائلی بود که برای همه عشایر پیش آوردند و هرچه توانستند این ذخائر ملت ما را، این ذخائر انسانی را، هرچه توانستند چپاول کردند...^{۱۴}

در روزنامه اطلاعات سال ۱۳۲۰ش گزارشهای جالب توجهی از وضعیت عشایر در نتیجه اجرای برنامه تخته‌قاپو و نوع برخورد مأمورین دولتی آمده است. در یکی از این گزارشها آمده است:

اغلب خانواده‌های عشایر، پول نداشتند و سرمایه آنها منحصر به چند رأس میش، بز و اسب بود. در اجرای فرمان اسکان عشایر، این جماعت مجبور بودند تحت نظر ایلخانان نظامی به خرج خود خانه‌های دهاتی ساخته، تخته‌قاپو شوند و چون خودشان قادر و مایل به اجرای این امر نبودند، لذا مأمورین اسکان، چادرهای آنان را آتش زده و با خرید قسمت مهمی از یگانه ممر معاش آنها به ثمن بخش، خانه‌های گلین برای ایشان می‌ساختند. این خانه‌های مرگبار نه در تابستان گرمسیر و نه در زمستان سردسیر قابل سکونت نبود. در نتیجه عشایر حاضر می‌شدند به هر قیمتی که شده خود را از این زندان نجات داده، به زندگی سابق خویش برگردند. ولی مأمورین اسکان به آنها اجازه بیلاق - قشلاق نمی‌دادند. مگر با دریافت مبلغی به عنوان «پول جواز»^{۱۵}

در شماره دیگری از همین روزنامه چنین آمده است:

برای اجرای این منویات، بدو چادرهای سیاه را آتش زدند و گفتند چون شاه از چادر سیاه بدش می‌آید، چادر سفید بزنید. ولی فلسفه وجودی چادر سیاه عشایر این است که آنها را از موی بز می‌یافتند که نفوذناپذیر است و این چادر تمام فصول

۱۴. صحیفه نور، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۶، ص ۵۵.

۱۵. روزنامه اطلاعات، ش ۴۷۱، تاریخ ۱۳۲۰/۸/۲۸. به نقل از: گذشت چراغ راه آینده است. تهران، جامی، بی‌تا.

سال، آنها را در برابر باد و باران حفظ می‌کند. در داخل آن آتش روشن می‌کنند. در صورتی که چادر سفید از این مزایا محروم است. خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع، بزرگ‌ترین ثروت ملی ایران رو به زوال و نیستی نهاد و لطمه و صدمات فراوانی کشید که همه نتیجه آن طرز حکومت بود و اگر بدین منوال پیش می‌رفت، چیزی نمی‌گذشت که کشور تولیدکننده و پرورش‌دهنده دام مجبور می‌شد گوسفند را هم از آرژانتین یا گوشت کنسرو شده را از استرالیا خریداری نماید.^{۱۶}

البته در دوره پهلوی دوم این چنین هم شد.

مؤلف کتاب حکومت، سیاست و عشایر در تحلیلی از سیاست تخته قاپوی رضاخان پهلوی، دیدگاه‌های خوبی ارائه داده که خلاصه آن به شرح زیر می‌باشد:

الف) سیاست اسکان اجباری عشایر از هر جا که نشأت گرفته باشد، امری سیاسی و امنیتی بوده و نه نظریه‌ای عمرانی و اجتماعی. این سیاست نه به خاطر خیر و صلاح عشایر و یا به جهت دلسوزی برای آنان، بلکه برای حل مشکل حکومت و مأموران دولت اجرا شده است. هدف، حذف توان رزمی جماعت‌های عشایری بوده و صرف‌نظر از درجه حقانیت یا عدم حقانیت هدف، خط مشی اجرایی آن بسی ناشیانه و دور از خرد و بینش علمی و منطقی عقلایی بوده است.

ب) اسکان عشایر یک تحول و تغییر بنیادی است. ایجاد تغییر و تحول در نظام زندگی و نظام معیشت مردم از دشوارترین و پیچیده‌ترین کارهای بشری و مستلزم داشتن دانش تخصصی و بینش عمومی وسیع است. در آن زمان در کشور چنین دانش و بینشی موجود نبوده، اما شاید حکومت این مهم را درک نمی‌کرده است.

ج) در اسکان عشایر به جای تکیه بر فکر و اندیشه و دانش و تجربه بر به کار گرفتن زور و قدرت سرنیزه، تکیه می‌شده است. طراحی برنامه‌های اسکان عشایر، کار دانشمندان و متخصصان عشایرشناسانی است که فرهنگ دیروز و پیشرفت فردای ایران را باور داشته باشند، نه کار نیروهای نظامی و انتظامی کشور....

د) تکیه بر تصورات ذهنی و مطلق پنداشتن ذهنیات خویش، که جنبه فرهنگی دارد و شاید از مشکلات جامعه ما باشد، در جریان تخته قاپو شدن یا اسکان اجباری عشایر آشکارا دیده می‌شود.^{۱۷}

۱۶. همان، ش ۴۶۰، تاریخ ۱۳۲۰/۸/۱۷ ش به نقل از گذشته چراغ راه آینده است، همان، ص ۲۰.

۱۷. عزیزکیاوند، حکومت، سیاست و عشایر. تهران، انتشارات عشایری، ۱۳۶۸. ص ۱۲.

در کتاب خیابو یا مشکین شهر در مورد برخورد مأمورین دولتی با شاهسونها در جریان اجرای این سیاست آمده است:

در سال ۱۳۱۳ش که برای اسکان شاهسون، دولت وقت اقداماتی کرده و این اقدامات که حتی با زور و جبر توأم بوده، نتوانست مرد چادرنشین و دامدار را به یک زارع مفید به زمین تبدیل کند. خاطرات آن روزها و خشونت‌های آن دوره، هنوز در خاطره‌ها زنده است. مشهور است که آلاچیقها را پاره می‌کردند و آتش می‌زدند و چادرنشینها را کتک می‌زدند... در نتیجه فشار و اجبار، توانستند عده‌ای از شاهسونها را اسکان بدهند. اما بعد از دوره بیست ساله که از زور و فشار تا حدودی کاسته شد، دوباره طایفه‌ها زدند به کوه‌ها و خانه‌ها و مناطق اسکان شده را به سرعت خالی کردند؛ زیرا حساب ساده بود و زندگی چادرنشینی از هر نقطه نظر به صرفه شاهسون بود.^{۱۸}

معمربین محلی در مصاحبه‌هایی که با آنها صورت گرفته، از مشکلات و عوارض منفی این سیاست سخن می‌گفتند که جمع‌بندی آنها در زیر می‌آید:

۱۷۱

۱. اسکان در اراضی قشلاقی دشت مغان از نظر اقلیمی و بهداشتی مرگ‌آور بود؛ زیرا در آن دوره، اراضی قابل کشت حاشیه رودخانه در اختیار روستاییانی بود که از سده‌های پیش، مالک آن زمینها بوده و بر مبنای شرایط اقلیمی و زیستی با آن زندگی انس گرفته بودند. اما اراضی قشلاقی فقط برای ایام سرد سال قابل استفاده بود و در ایام تابستان، گیاهان و علفها خشک شده، از بین می‌رفتند و جانورانی از نوع مارها و سوسمارها که بسیار سمی و خطرناک بودند، در ایام گرم جای انسانها و حیوانات اهلی را می‌گرفتند. علاوه بر این، حشرات موذی نیز اسباب دردسر بودند. شیوع بیماریهای واگیردار و گرمای طاقت‌فرسا چنان ناراحت‌کننده بود که سرانجامی جز مرگ دسته‌جمعی در بر نداشت. اسکان و اقامت در چنین سرزمینی بدون فراهم کردن شرایط و امکانات لازم، به معنی ابتلای دسته‌جمعی شاهسونها به بیماریهای پوستی و عفونی و وبا و طاعون و... بود. در زندگی کوچ‌نشینی، وجود بیلاق و قشلاق این مشکلات را رفع می‌کرد. تنوع آب و هوایی دامنه‌های سرسبز سبلان و اراضی جلگه‌ای مغان در فصول گرما و سرما یک زندگی پایدار برای انسان کوچرو فراهم می‌کرد. آبهای معدنی در بیلاق، درمان و داروی

۱۸. غلامحسین سعادی. خیابو یا مشکین شهر. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.

بسیاری از بیماریهایی بود که عشایر در هنگام قشلاق بدان مبتلا می شدند. امروزه، بیش از پنجاه سال از پدیده تخته قاپو می گذرد. دشت مغان با اجرا و احداث شبکه آبیاری به مزارع و باغات سرسبز و باصفا تبدیل شده است. شهرهای بزرگی با امکانات مورد نیاز زندگی شهرنشینی پدیدار گشته است. اما باز هم در ایام تابستان اقامت در آن مناطق طاقت فرساست؛ به طوری که اگر درآمد بالای کشاورزان و تجار و صنعتگران امروزی مدنظر نباشد، همه ساکنین این شهرها تمایل خواهند داشت که ایام تابستان را در دامنه های سیلان بگذرانند.

۲. بزرگ ترین صدمه سیاست تخته قاپو، ایجاد فاصله طبقاتی و تبعیض در اجتماع آن روز بود. این برنامه که به تعبیری مقوله «آقا و نوکر» را مطرح ساخته بود، تضاد و دشمنی خاصی میان ارباب و رعیت به وجود آورد. ورقه واگذاری اراضی دولتی به آقاها یعنی بزرگان طوایف و تیره ها داده می شد. این ورقه های واگذاری بعدها مبنای اسناد مالکیت اراضی زراعی شناخته شد. با این وصف، بزرگان عشایر که سابقاً با افراد ایل و طایفه و تیره خویش به سان یک خانواده زندگی می کردند، تبدیل به اربابان و مالکان عمده شدند و افراد عادی عشایر از مالکیت زمین محروم ماندند. این سیاست غلطی بود که عوارض و عواقب سوئی به بار آورد.